

پیش‌خوان

یک پدیده دیر آشنا در سیاست ایران معاصر در آئینه یک پژوهش نوانتشار

چندو چون دولتهای مستعجل!

■ **علی احمدی فراهانی**



در نظام‌های سیاسی پیشرفته، فرآیند ایجاد و برقراری کابینه‌ها (دولت‌ها)، نوسانات و آسیب‌پذیری‌های خود را پشت سر گذاشته و کابینه‌ها بر اساس اصول منظم و ماندگار خاص خود

برقرار و از نظر گاه پایداری و استواری، قابل بررسی، تجزیه و تحلیل هستند. در حالی که بررسی ناپایداری یا پایداری کابینه‌ها در ایران قبل از انقلاب اسلامی، با توجه به ماهیت و کارکرد ساختارهای نظام سیاسی، بیشتر از منظر حکومت‌های اقتدارگرا قابل ارزیابی است.

تا اواخر قرن نوزدهم میلادی، سیمای جامعه ایرانی به صورت کاملاً یکدست و ابتدایی باقی مانده بود. در پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، در شیوه زندگی بسته جامعه ایران هم‌زمان با ورود اندیشه‌های جدید و گسترش آن و همچنین ورود سرمایه خارجی در بخش‌های مختلف، از جمله بخش‌های فرهنگی تغییر و تحولاتی در ساختار نظام طبقاتی – اداری و ملوک‌طوایفی حاصل شد. به‌رغم تغییرات نسبی حاصل از انقلاب مشروطه و همچنین تحول در ساختار قدرت سیاسی در ایران، دخالت و تعدی کشورهای استعمارگر و بدسابقه روس و انگلیس همچنان بدون توجه به تغییرات ایجادشده در ساختار قدرت، نتایج محسوسی را رقم زد که «ناپایداری کابینه‌ها و دولت‌ها» در زمره آن به شمار می‌رود. ■■■

همانگونه که اشارات رفت، تاریخ معاصر ایران سرشار از تحولات و دگرگونی‌های اساسی است



◀ آخرین دولت مستعجل (کابینه شاپور بختیار) در دیدار با معتمدشفا پهلوی

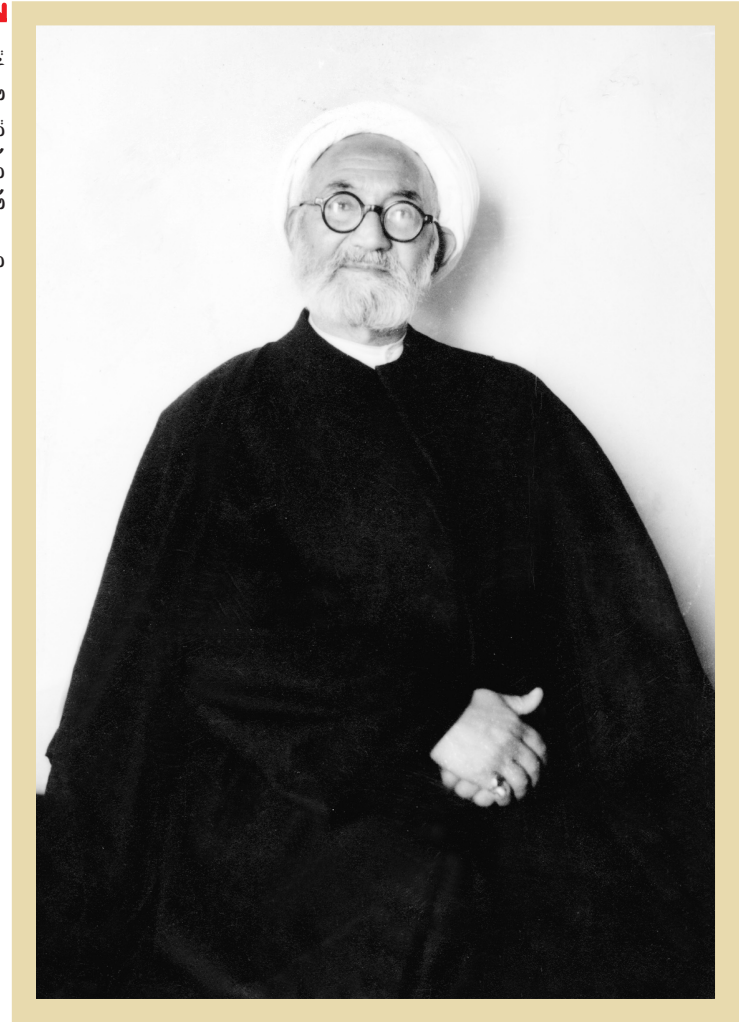
که از زبایی دقیق و فهم عمیق این تحولات مستلزم نگر بستن آنها از زوایای مختلف است. در اواخر قرن نوزدهم میلادی و هم‌زمان با ورود اندیشه‌های نوین جامعه ایرانی نیز با شیوه‌های جدید سیستم‌های حکومتی آشنا شد و خود نیز ناظر به تغییرات نسبی در ساختار قدرت سیاسی بود. در عین حال وجود حکومت‌های استبدادی و فردی بر میزان آسیب‌پذیری نهادهای جدید تأثیر عمیق گذاشت و در عمل آنها را ناکارآمد ساخت.

گسترده‌گی روابط خارجی با ماهیت استعماری که ناشی از رقابت سرسخت قدرت‌های بزرگ بر سر منافع خود در ایران بود، در کنار وجود دولتمردان وابسته به این قدرت‌ها بر ناپایداری و تزلزل دستاوردهای سیستم حکومتی مدرن مؤثر واقع شد.

فشارهای سیاسی از سوی مردم و رهبران مردمی سر دولت‌ها و بروز بحران که برگرفته از شکاف عمیق میان دولت‌ها و خواسته‌های مردم بود، غالباً با مدیریت بحران از سوی دربار تأثیر عمیق گذاشت. تجارب سیاسی گذشته امام خمینی را متوجه این موضوع مهم کرد که نه تنها کابینه‌ها، بلکه شخص شاه و نیز قدرت‌های بزرگ استعمارگر عوامل اصلی مشکلات موجود در ایران هستند. لذا حضرت امام نه تنها به حذف دولت‌های مستعجل همت گماشت، بلکه پیکان مبارزه را متوجه شاه و حامیان خارجی او کرد.

اثری که از آن سخن می‌رود، کابینه‌های تشکیل‌یافته در ایران را تا پیروزی انقلاب اسلامی به صورت گذرا بررسی کرده و به علل ناپایداری آنها پرداخته است که می‌توان این عوامل را در سه دسته عوامل حکومتی، دخالت‌های بیگانگان و در نهایت نهضت امام خمینی تقسیم‌بندی کرد. در این میان عامل سوم یعنی شروع و استمرار نهضت امام خمینی نه تنها کابینه‌ها را یکی پس از دیگری با ناپایداری مواجه ساخت، بلکه با استمرار رهبری قاطع امام و خواست ایشان مبنی بر لزوم سقوط نظام سلطنتی کل رژیم شاه با همه نوادهای آن از جمله کابینه‌ها دچار فروپاشی و اضحلال شد.

مؤلف و ناشر این اثر پژوهشی امیدوارند با انتشار این اثر، گام دیگری در جهت تدوین تاریخ انقلاب اسلامی برداشته و جامعه علمی و دست‌اندرکاران اجرایی را یاری رسانده باشند.



حکیم‌محمی الدین مهدی الهی قمشهای

«**جلوه‌هایی از منش فردی و اجتماعی حکیم متألّه آیت‌الله مهدی الهی قمشهای» در گفت‌وشنود با مهدیه الهی‌قمشهای**

«الهی» سخنان فیلسوفانه و حکمت‌آمیز را تابع قرآن کرده بود

◀ **شاهد توحیدی**

فقید سعید، زنده یاد حکیم میرزا مهدی الهی قمشهای، از حکما و عرفای کم‌بدیل معاصر به شمار می‌رود. آفاق ذهن و اندیشه وی که در آثار و تربیت شاگردانی ممتاز تجلی یافته است، شاهدهی بر این مدعاست. منش او به رغم آوازه بسیار، کمتر مورد تبیین و تحلیل قرار

گرفته است و از این روی، گفت‌وشنود حاضر که **راوی منش والای پدر از زبان فرزند است**، به محضر تان تقدیم می‌شود. امیدآنکه مقبول افتد. ■■■

پدر بزرگوار سر کار، در زمینه‌های گوناگون از جمله فقه، عرفان، ادبیات و معارف قرآنی از چهره‌های درخشان تاریخ معاصر هستند و انصافاً فرزندان ایشان از این وجود ارجمند نهایت بهره را برده‌اند. در آغاز کلام مناسب است سه برخی از شیوه‌های تربیتی ایشان در مورد فرزندان اشاره بفرمایید؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. در قدیم رسم بر این بود که پدر و مادران فرهنگی از کودکی فرزندان خود را با ادبیات آشنا می‌کردند. مرحوم پدر هم به ما کلیله و دمنه و مثنوی الاطفال درس می‌دادند. یادم هست پنج، شش سال بیشتر نداشتم و مرحوم پدر شب‌ها مثنوی‌الاطفال برآیمان می‌خواندند. داستان‌های طوطی و بقال، طوطی و بازارگان و تجیران از قصه‌هایی است که از کودکی در ذهن ما حک شدند. همچنین برآیمان شاهنامه زیاد می‌خواندند و گاهی آن را به صورت تئاتر برآیمان اجرا می‌کردند.

همین شیوه را هم در مورد شاگردانشان به کار می‌بردند؟

بله، البته برای دانشجویان خاصی، من، برادرم حسین و خواهر کوچکم در جلسات عمومی ایشان با دانشجویان هم شرکت می‌کردیم. البته حسین از ما پیگیر تر بود و بهره بیشتری هم برد.



بودند. ایشان با دقت استعداد هر یک از ما را تشخیص می‌دادند و همان را تقویت می‌کردند. بسیار خوش‌ذوق بودند و هنر را قدر می‌نهادند و تشویق می‌کردند. یکی از شیوه‌های مهم تربیتی ایشان قصه‌گویی بود. ایشان نکات تربیتی را از طریق قصه به ما منتقل می‌کردند. بسیاری از ارزش‌های فرهنگی و مذهبی را از طریق همین قصه‌ها آموختیم.

همه فرزندان آن مرحوم از ذوق ادبی سرشاری بهره‌مند هستند. این ذوق چگونه در شما پرورانده شد؟

غیر از خط که از طریق آن با اشعار برجسته شعرای بزرگ آشنا می‌شدیم، در خانه ما مشاعره بسیار مرسوم بود. پدر می‌فرمودند: همه شب یک طرف و من یک طرف! می‌توانید از دیوان‌های حافظ و سعدی هم کمک بگیرید. به این ترتیب با فرهنگ غنی ادبیات شعری مأنوس شدیم.

مادر هم مثل یک مشاور و منشی صمیمی با نهایت حوصله مشارکت می‌کردند.ایشان بهترین یار و مددکار پدر بودند و انصافاً در ترجمه قرآن بسیار به مرحوم کمک کردند.

از نظم و برنامه‌ریزی مرحوم پدر تان فراوان گفته‌اند. در این باره چه خاطره‌ای دارید؟

همین‌طور است. همه کارهای ایشان از مطالعه، تدریس، کار، استراحت و... وقت و زمان خاصی داشت و به قول معروف سنگ هم از آسمان می‌بارید در آن برنامه‌تغییری پیدا نمی‌شد.

اشاره‌ای هم به اسامی شاگردان ایشان داشته باشید؟

آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله حسن‌زاده آملی، آقای دکتر انوار، آقای دکتر محقق، آقای دکتر غفرانی، آقای دکتر سیدحسین نصر که مرحوم علامه طباطبایی پس از آنکه به ایشان درس حکمت دادند، ایشان را نزد مرحوم پدر فرستادند تا حکمت نهایی عرفان را بخوانند و سه سال از پدر درس گرفتند. مرحوم فروزانفر، مرحوم شهید مطهری و مرحوم آقا سیدمصطفی خمینی، ایشان هفته‌ای یکی دو روز از قم، برای درس عرفان نزد مرحوم پدر می‌آمدند. آقا مصطفی در آن روزها قد بلند و لاغر بودند و معمولاً ساعت ۱۰ صبح به منزل ما در میدان خراسان می‌آمدند.

شیوه تدریس ایشان چگونه بود؟

مرحوم پدر سخن فیلسوفانه و حکمت‌آمیز را به زبان شعر می‌گفتند و همه را تابع قرآن کرده بودند. فلسفه را به‌قدری شیرین و شیوا تدریس می‌کردند که گویی غزل سعدی می‌خواندند.

دشوارترین مضامین را با شیرین‌ترین لحن بیان می‌کردند. ایشان عاشقانه و بدون ذره‌ای

چشمداشت تدریس می‌کردند و به همین دلیل هم سخنشان تأثیر داشت. تنها توفیقشان این بود که خوش گوش بدهیم و فرابگیریم.

برخورد ایشان در ادامه تحصیل برای دخترانشان چگونه بود؟

پدر هیچ مخالفتی با درس خواندن ما دخترها نداشتند. در خانه ما باز بود و هر کسی که می‌خواست چیزی بیاموزد، چه یک کودک شش ساله، چه فردی با بالاترین مدارج علمی برای مرحوم پدر فرقی نمی‌کرد و ایشان همه را با روی گشاده می‌پذیرفتند و به تناسب فهم و توان او درس می‌دادند. خود من از کودکی نزد ایشان قرآن، مثنوی، شرح مثنوی و حکمت خواندم. در ۱۶ سالگی ازدواج کردم. خواهرم، فاطمه در اینجا لیسانس گرفتند و بعد استاد فلسفه شدند و در کانادا تدریس می‌کردند. خواهر دیگرم، قدسی در همین جادر رشته روان‌شناسی فوق‌لیسانس گرفتند. خواهر دیگرم، اعظم که از من کوچک‌تر بودند، لیسانس گرفتند. در عین حال همگی از درس‌های مرحوم پدر هم استفاده می‌کردیم. در مورد من که توانستم به دانشگاه بروم، مرحوم پدر علاقه خاصی به حسین آقا داشتند و هر وقت در جلسه‌ای نبود سرافش را می‌گرفتند و می‌فرمودند مجلس امشب لطف و صفا ندارد، چون ضبط صوتم نیست. به حسین آقامی گفتند ضبط صوت پدر! مرحوم پدر درباره ایشان فرموده‌اند: «همه جان‌اند و باشند جان شیرین/ حسین آن طفل شفق نازپور»

درباره ایشان بارتی بازی کرده‌اند!از روزهای واپسین زندگی مرحوم پدرتان چه خاطراتی دار ید؟

حدود دو ماه مانده به رحلت ایشان، به منزلشان رفتم. بهار بود و درختان شکوفه داده بودند و هوای خوشی بود. پدر زیر سایه درختی قاپچه انداخته و نشستند بودند. پیش رفتم و سلام دادم. ایشان ناگهان گفتند: «مهدیه!اگر از دنیا بروم خیلی ناراحت می‌شوی؟» متقلب شدم و اشک به چشم آمد، ولی چون می‌دانستم پدر دوست ندارند ضعف ما را ببینند، بلند شدم و کمی دو تتر رفتم. وقتی توانستم کمی به خود مسلط شوم، برگشتم. پدر فرمودند: «چرا ناراحت شدی؟ من در عالم بزرخ و در دو منزلی این عالم خواهم بود تا تو بیایی. دنیا گذر گاهی بیش نیست. ناراحت نشو.» می‌خواستند مرا آماده کنند. حدود هشت ماه قبل از رحلت مرحوم پدر، خواب دیدم اتاق‌های منزل را برای مراسم فاتحه ایشان آماده کرده‌اند. روزی که به من خبر دادند و رفتم، آنچه دیدم درست همان بود که هشت ماه قبل در خواب دیده بودم. ایشان آن روز حالشان کاملاً خوب بود و یکی از شاگردان

مورد علاقه‌شان، آقای ربانی خراسانی که صدای خوشی هم داشتند نزد مرحوم پدر بودند. پدر دیوان شعرشان را به آقای ربانی می‌دهند و می‌گویند این غزل را بخوانید: «از شهر تن جانا بیاید رفت ازادی طلب تا فرستی داری به منزل» آقای ربانی خیلی ناراحت می‌شوند و می‌گویند: «استاد! اجازه بدهید غزل دیگری را بخوانم، اما مرحوم پدر می‌فرمایند: «خبر! همین را بخوانید.»

حاج‌آقا عبداللّهی از شاگردان ایشان بودند که از قم برای درس فلسفه نزد پدر می‌آمدند. مرحوم پدر در صبح روز وفات به ایشان گفته بودند در قم برای خود استادی پیدا کنید و همانجا درس بخوانید و این راه طولانی را نپایید.

با تشکر از اینکه این فرصت را در اختیار ما قرار دادید.

سپاک زندگی

سپک زندگی ۸۸۴۹۸۷۱

کسی مرا سیدمهدی صدا نمی‌زد، به همین دلیل توجه نکردم. بار دیگر و این‌بار محکم‌تر گفت: «با تو هستم سید مهدی! بیا جلو.» بر خاستم و جلو رفتم. از آن طبق عمامه سبزی بر سرم گذاشتند و فرمودند: «لعنه الله علی خارج النسب» و به سیادت خود یقین کردم.

مرحوم پدر معتقد بودند شعر به احوالی تعلق دارد که آدمی را به مبدأ وصل می‌کند. اگر این احوال نباشد، این سسیم وصل و شعر خلق نمی‌شود. همیشه می‌گفتند وقتی حالی داشتی شعر بگو. فقط نظم بگو.

مرحوم پدر فوق‌العاده عاطفی و با احساس بودند و وقتی از واقعه‌ای ناراحت می‌شدند، اشک در چشم‌هایشان حلقه می‌زد، اما بسیار دوست داشتند در زندانشان در مصائب زندگی مقاوم باشند. بسیار نسبتب به خانواده، زن و فرزند علاقه‌ و محبت داشتند. برای سفره حرمت خاصی قائل بودند و دوست داشتند همه دور یک سفره بنشینیم و غذا بخوریم. نسبت به اسراف بسیار حساس بودند و زهد و تقوای بسیار بالایی داشتند.

سلوک عبادی ایشان چگونه بود؟

مرحوم پدر در نماز شش گریه می‌کردند و با عشق عجیبی نماز می‌خواندند. همیشه صبح‌ها خودشان در حیاط نزدیک ایوان و رو به قبله‌آذان می‌گفتند. بعد می‌آمدند ما را بیدار می‌کردند که نمازمان قفنا شود. ما از دوران کودکی نیمه‌های شب صدای نیایش و زاری ایشان را می‌شنیدیم. هرگز به یاد ندارم نماز شب ایشان قطع شده باشد. ایشان در این نیایش‌ها هم ادعیه می‌خواندند، هم شعر. هم عربی می‌خواندند، هم فارسی، همه را هم با زبان دل و زبان اتصال. اعتقاد عجیبی به سوره حمد داشتند و می‌گفتند پیامبر فرموده‌اند سوره حمد شفاى هر مرض، درد و غمی است.

عرفانسن عجیبی سا طبیعت دارند. از این ویژگی مرحوم پدر تان بگویید؟

بله، پدر عاشق طبیعت، مخصوصاً طلوع و غروب خورشید بودند، به‌ویژه در فصل بهار می‌فرمودند باید خیمه سه صحرا بزیم و مقید بودند صبح زود حرکت کنیم که طلوع خورشید را در صحرا ببینیم. آقای ربانی از شاگردان پدر صدای خوشی داشتند و در محضر پدر اشعار زیبا را با صدای خوش می‌خواندند. مرحوم پدر به موسیقی علاقه داشتند و دستگاه‌های موسیقی را خیلی خوب می‌شناختند. گاهی خودشان اشاری را زمزمه می‌کردند و می‌فرمودند در فلان دستگاه خواندم.

پدر در سوگ یا تشویق فرزندانشان اشعاری می‌سرودند و البته برای برادرم، حسین بیش از

دیگران شعر سرودند. دلپش هم این است که حسین آقا بختیار نمی‌شود و مرحوم پدر از حضرت سیدالشهدا(ع) شفای ایشان را می‌خواهند و نذر می‌کنند اگر ایشان شفا یابد، تمام واقعه کربلا را به شعر درآورند. حسین آقا در دوره شیرخواری بیماری لاعلاجی می‌گیرد و پز شسکان از زنده ماندن ایشان قطع امید می‌کنند. پدر هم این نذر را می‌کنند و ایشان الحمدلله زنده می‌ماند.

همه ما نسبتب به ایشان علاقه خاصی داریم. مرحوم پدر علاقه خاصی به حسین آقا داشتند و هر وقت در جلسه‌ای نبود سرافش را می‌گرفتند و می‌فرمودند مجلس امشب لطف و صفا ندارد، چون ضبط صوتم نیست. به حسین آقامی گفتند ضبط صوت پدر! مرحوم پدر درباره ایشان فرموده‌اند: «همه جان‌اند و باشند جان شیرین/ حسین آن طفل شفق نازپور»

درباره ایشان بارتی بازی کرده‌اند!از روزهای واپسین زندگی مرحوم پدرتان چه خاطراتی دار ید؟

حدود دو ماه مانده به رحلت ایشان، به منزلشان رفتم. بهار بود و درختان شکوفه داده بودند و هوای خوشی بود. پدر زیر سایه درختی قاپچه انداخته و نشستند بودند. پیش رفتم و سلام دادم. ایشان ناگهان گفتند: «مهدیه!اگر از دنیا بروم خیلی ناراحت می‌شوی؟» متقلب شدم و اشک به چشم آمد، ولی چون می‌دانستم پدر دوست ندارند ضعف ما را ببینند، بلند شدم و کمی دو تتر رفتم. وقتی توانستم کمی به خود مسلط شوم، برگشتم. پدر فرمودند: «چرا ناراحت شدی؟ من در عالم بزرخ و در دو منزلی این عالم خواهم بود تا تو بیایی. دنیا گذر گاهی بیش نیست. ناراحت نشو.» می‌خواستند مرا آماده کنند. حدود هشت ماه قبل از رحلت مرحوم پدر، خواب دیدم اتاق‌های منزل را برای مراسم فاتحه ایشان آماده کرده‌اند. روزی که به من خبر دادند و رفتم، آنچه دیدم درست همان بود که هشت ماه قبل در خواب دیده بودم. ایشان آن روز حالشان کاملاً خوب بود و یکی از شاگردان

مورد علاقه‌شان، آقای ربانی خراسانی که صدای خوشی هم داشتند نزد مرحوم پدر بودند. پدر دیوان شعرشان را به آقای ربانی می‌دهند و می‌گویند این غزل را بخوانید: «از شهر تن جانا بیاید رفت ازادی طلب تا فرستی داری به منزل» آقای ربانی خیلی ناراحت می‌شوند و می‌گویند: «استاد! اجازه بدهید غزل دیگری را بخوانم، اما مرحوم پدر می‌فرمایند: «خبر! همین را بخوانید.»

حاج‌آقا عبداللّهی از شاگردان ایشان بودند که از قم برای درس فلسفه نزد پدر می‌آمدند. مرحوم پدر در صبح روز وفات به ایشان گفته بودند در قم برای خود استادی پیدا کنید و همانجا درس بخوانید و این راه طولانی را نپایید.

با تشکر از اینکه این فرصت را در اختیار ما قرار دادید.